

آسیب‌شناسی مسئله وحدت حوزه و دانشگاه در بومی‌سازی علوم انسانی در ایران

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۱/۲۶

تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۷/۰۷

هادی صادقی اول^۱

حسین محسنی^۲

چکیده

دیرزمانی است که به موازات پیروزی انقلاب اسلامی ایران، مسئله‌ای کلیدی با عنوان وحدت حوزه و دانشگاه برای پیشبرد فرهنگ متعالی اسلامی مجال بحث یافت که می‌توانست علاوه بر بومی‌سازی علوم انسانی در کشور، مسبب اجماع و هم‌نشینی هرچه بیشتر عالمان دینی و نخبگان دانشگاهی شود. با این حال، این ایده طی دهه‌های اخیر نتوانسته به مرحله اجرایی برسد و با مشکلات زیادی تاکنون روبه‌رو بوده است. بر این اساس، این پژوهش با بهره‌گیری از روش توصیفی/تحلیلی و با تکیه بر اسناد و منابع کتابخانه‌ای، درصدد واکاوی چالش‌های اصلی وحدت حوزه و دانشگاه در راستای بومی‌سازی علوم انسانی در کشور و ارائه برخی راهکارها است. بر این اساس، یافته‌های این جستار نشانگر آن است که چالش‌هایی چون عدم توجه کافی محیط‌های دانشگاهی و حوزوی به جایگاه علم بومی، سیطره روش‌های پوزیتیویستی در دانشگاه‌ها، عدم وجود و یا تربیت نخبگان مورد اجماع در محیط حوزه و دانشگاه (نظیر شهید مطهری یا علامه طباطبایی)، فقدان تدوین آثار مشترک حوزه و دانشگاه در حوزه علوم انسانی و عدم پاسخگویی به موقع و مناسب به شبهات حوزه دین باعث شده وحدت حوزه و دانشگاه در تدوین علوم انسانی بومی در حیطه نظری و حتی آرمانی باقی مانده و به مرحله عملیاتی نرسد. در چنین شرایطی، بهره‌گیری اصولی از رسانه‌ها، طرح مباحث نوین علمی و اجتماعی توسط نخبگان علمی و حوزوی و برگزاری کرسی‌های آزاداندیشی می‌تواند رهگشای بومی‌سازی علوم انسانی از رهگذر پیوند حوزه و دانشگاه گردد.

واگان کلیدی: حوزه، دانشگاه، علوم انسانی بومی، نخبگان، وحدت.

۱. استادیار علوم سیاسی دانشگاه شیراز: hadi.sadeghi.aval@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه شیراز: hoseinmohseni52@gmail.com

مقدمه و بیان مسئله

بی‌تردید مسئله وحدت حوزه و دانشگاه از جمله مهم‌ترین مقولاتی است که از ابتدای پیروزی انقلاب تاکنون، همواره مورد تأکید مسئولین نظام بوده است؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت یکی از آرمان‌های امام خمینی (ره)، که تأکید بسیاری بر آن داشته‌اند، نیز این مهم بوده است؛ کماینکه ایشان جدایی دانشگاه از حوزه‌های علمیه را خیانتی بزرگ و پیوند و آشتی آنها را یکی از بزرگترین دستاوردهای انقلاب دانسته و از اینکه افراد این دو قشر به ضرورت ارتباط با یکدیگر پی برده‌اند، اظهار خشنودی کرده و فرمودند اگر انقلاب فقط همین ثمره را به بار می‌آورد، کافی بود (شایسته‌نژاد، ۱۳۹۰: ۴۵). بر مبنای چنین نگرشی وقوع جریان‌ات مرتبط با انقلاب فرهنگی در ابتدای انقلاب و به موازات آن تأسیس دانشگاه‌هایی چون «دانشگاه امام صادق(ع)» و «باقرالعلوم(ع)» و نهادهایی چون «شورای عالی انقلاب فرهنگی» و همچنین مراکز پژوهشی نظیر «پژوهشگاه حوزه و دانشگاه»، «پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی» و غیره، کمابیش رسالت خود را نزدیک کردن آموزه‌های دینی / حوزوی با آموزه‌های علمی / دانشگاهی تعریف نمودند.

با این حال، طی تقریباً دو دهه اخیر، فضای فکری و فرهنگی حوزه و دانشگاه با یکدیگر دچار برخی اصطکاک‌ها و اختلاف دیدگاه‌ها گردید و یکی از حوزه‌هایی که در این زمینه مورد بحث زیادی قرار گرفت، حوزه علوم انسانی بوده که منجر به طرح مباحثی چون «علوم انسانی اسلامی» در طی سال‌های اخیر گردیده است. هرچند که «علوم انسانی اسلامی» نیز مفهومی بوده که در طی سال‌های اخیر مورد بحث جدی قرار گرفته و دیدگاه‌های مختلفی درباره آن مطرح شده است. به طوری که برخی از اقسام عمده دانشگاهی، علوم انسانی غربی را یک منبع اساسی شناخت به صورت مستقل پنداشته‌اند؛ چراکه به باور آنها علوم انسانی در غرب برگرفته از ممارست و پژوهش فکری و عقلی انسان در طول قرن‌ها حیات فکری بشر در تاریخ فکر مغرب زمین بوده و لذا چنین تجربه‌ای برای جوامع دیگر نیز بسیار گرانسنگ می‌تواند باشد؛ خصوصاً اینکه انسان غربی دوران تاریک‌اندیشی قرون وسطی را پشت سر گذاشته و علوم انسانی مدرن هم‌زمان از دل داده‌های نظری و همچنین تجربیات عملی آنان بارور شده است. در چنین روایتی، نفس همزیستی آموزه‌های دینی و علمی تا حدود زیادی نامتجانس در نظر گرفته می‌شود. مثلاً سیدجواد طباطبایی در کتاب *ملاحظات درباره دانشگاه* به تذکار این نکته می‌پردازد که «هیچ

مدرسی در حوزه نمی‌تواند غیرملتزم به دیانت آن حوزه باشد؛ یعنی او متعهد است... اما اگر یکی از همان مدرّسان حوزه کسوت استادی دانشگاه بپوشد، هر اعتقادی که داشته باشد، تعهد استادی او ناشی از علم و نه ایمان اوست... دانشگاه حوزه نیست که متولی علم دینی باشد.» (طباطبایی، ۱۳۹۸: ۱۷-۱۶).

اما برخی دیگر از اقشار و گروه‌های دانشگاهی/حوزوی با نقد چنین رویکردی معتقدند علوم انسانی غربی منبعی مستقل برای علوم انسانی در حوزه تأملات شرقی/ایرانی نمی‌تواند باشد. چراکه سرچشمه علوم انسانی مدرن ناشی از برتری خرد انسانی بوده که در بسیاری موارد منقطع از وحی الهی است و بنابراین ساحت علوم انسانی غربی نیاز به پیرایش اساسی دارد؛ مثلاً در همین گستره علامه طباطبایی (ره) با التفات به مبانی انسان‌شناختی، معتقد است معرفت دینی باید بر فطرت انسانی مبتنی باشد و تفاوت قوانین اجتماعی اسلامی با غیراسلامی در آن است که قوانین غیردینی مبتنی بر خواست اکثریت افراد جامعه است؛ ولی قوانین اسلامی همسو با فطرت است که نمایانگر تجلی اراده خداوند است (علی‌تبار فیروزجایی، ۱۳۹۵: ۳۶). نیز «آیت‌الله مصباح یزدی» با در نظر گرفتن متفاوت بودن انسان در اندیشه غرب و اسلام و وجود انسان-شناسی‌های گوناگون، وجوه مختلف ضرورت بهره‌گیری از علوم انسانی اسلامی را مورد تأکید قرار می‌دهند (محیطی اردکان و مصباح، ۱۳۹۱).

با توجه به این ملاحظات، مسئله اصلی این پژوهش این است که چرا نهادهای اصلی متولی علم و دین در جامعه ایران که همانا حوزه و دانشگاه به همراه نخبگان و/یا سرآمدان این دو نهاد می‌باشد، درگیر چنین برداشت‌های دوگانه‌ای نسبت به ماهیت و چگونگی پرورش علوم انسانی در ایران گردیده‌اند که منجر به آن شده که در تولید علوم انسانی بومی علی‌رغم برخی تلاش‌های صورت گرفته، همچنان چالش‌های جدی وجود داشته باشد و آیا می‌توان دورنمایی برای پیشبرد علوم انسانی بومی در قالب عملکرد هماهنگ و موزون این دو نهاد مهم در نظر گرفت؟ بدیهی است که از دل این مسئله مهم پژوهش و در قالبی نامحسوس‌تر، این چالش نیز از مسائل این پژوهش پنداشته می‌شود که آیا آنگونه که برخی اقشار غالباً روشنفکر می‌پندارند، جنس و ماهیت دو نهاد علم و دین و متولیان آن یعنی حوزه و دانشگاه، دارای تعارضات یا تمایزات بنیادین با همدیگر می‌باشند که پروژه‌هایی نظیر علوم انسانی بومی آنچنان که باید و شاید به نتیجه نرسیده

است. بدین ترتیب، با پذیرش این موارد می‌توان گفت مسئله این پژوهش ناظر بر مسئله‌ای بنیادمحور (تعاملات علم و دین)، مسئله‌ای نهادمحور (تعاملات حوزه و دانشگاه) و مسئله‌ای راهبردمحور (الگوهای تجویزی حوزه و دانشگاه در تولید علوم انسانی بومی) می‌باشد.

هدف و پرسش‌های پژوهش

با توجه به آنچه گفته شد در یک بیان کلی و بنیادین، هدف این پژوهش واکاوی دغدغه‌ای بنیادین، به‌ویژه در ایران پس از انقلاب، است که در آن نسبت علم و دین و نهادهای مرتبط با آن، یعنی حوزه و دانشگاه، بسیار محوریت می‌یابد. در اینجا، اگرچه درخصوص این مهم تاکنون تلاش‌ها و نظرات مختلفی ابراز شده؛ اما از منظر آسیب‌شناسی وحدت حوزه و دانشگاه در گستره بومی‌سازی علوم انسانی، این تلاش‌ها تاکنون چندان دیده نشده است و این پژوهش از چنین زاویه دیدی به مسئله خواهد نگریست. ضمن اینکه پرسش‌های اصلی این پژوهش این است که اولاً مشکلات اصلی مرتبط با وحدت حوزه و دانشگاه در راستای بومی‌سازی علوم انسانی چه بوده و ثانیاً چه راهکارهایی را می‌توان برای آن متصور بود؟ فرضیه این مقاله نیز این می‌باشد که اگرچه نخبگان حوزه و دانشگاه برای بومی‌سازی علوم انسانی با مشکلاتی نظیر عدم نهادینه شدن جایگاه علوم انسانی بومی در کشور، محدود بودن تعداد نخبگان مورد اجماع حوزه و دانشگاه، سیطره تفکرات پوزیتیویستی بر دانشگاه‌ها و وجود دوگانگی معرفت‌شناختی در گستره حوزه و دانشگاه روبه‌رو هستند، اما با بهره‌گیری تبلیغی/اقناعی از رسانه‌های نوین، برگزاری کرسی‌های آزاداندیشی و سوق دادن تحقیقات حوزه و دانشگاه به مسائل مشترک مرتبط با علوم انسانی بومی، می‌توان شرایط بومی‌سازی در علوم انسانی در ایران را بیشتر فراهم ساخت.

پیشینه تحقیق

تحقیقات مختلفی تاکنون در زمینه بومی‌سازی علوم انسانی انجام شده است. در برخی از پژوهش‌ها، بومی‌سازی علوم انسانی در کشور به صورت عام و کلی مطرح شده است. برای مثال، احمد گل محمدی (۱۳۹۴) کتابی با عنوان *مجموعه مقالات بومی‌سازی علوم انسانی در ایران* و

ابراهیم برزگر (۱۳۸۹) مقاله‌ای با عنوان «بومی‌سازی علوم انسانی در کشور» منتشر کرده‌اند که در بردارنده پاسخ‌های مختلف به پرسش از چیستی، چرایی و چگونگی بومی‌سازی علوم انسانی هستند و ماهیت و اهمیت و امکان بومی‌سازی در حوزه‌های مختلف علوم انسانی را بررسی می‌کنند و به بررسی زمینه‌های بومی‌سازی علوم انسانی طبق رهیافت‌های سه‌گانه هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی می‌پردازند.

برخی دیگر از آثار در حوزه مسائل وحدت حوزه و دانشگاه نگاشته شده است. مثلاً محمدمهدی بهداروند (۱۳۸۳) در مقاله «تحقق جنبش نرم‌افزاری با رویکرد به مسئله وحدت حوزه و دانشگاه»، بر این اعتقاد است که بایستی بدنبال ایجاد یک طرح جامع برای این مسئله بود که علم براساس دین تعریف شود و در کنار تحقیقات دینی، تحقیقات علمی نیز صورت گیرد و در یک چنین سیستمی، معرفت‌ها و آموزش‌های دینی نیز وجود داشته باشند و برای دست یازیدن به این مهم راهکار اساسی تلفیق حوزه و دانشگاه در یک مجموعه بزرگتر است. محمدمهدی کریمی (۱۳۹۱) نیز در مقاله «وحدت حوزه و دانشگاه»، به بررسی لزوم دستیابی به این مهم اشاره کرده و بر این باور است که در کنار اهداف دیگر این وحدت، احیای تمدن اسلامی مهم‌ترین هدف والای وحدت حوزه و دانشگاه است. همچنین سیدجواد حسینی (۱۳۸۳) در مقاله «وحدت حوزه و دانشگاه؛ عوامل و آثار»، به مهم‌ترین عوامل وحدت اشاره کرده و بر این باور است که در این زمینه عواملی نظیر توحید، دین اسلام، جایگاه پیامبر اکرم(ص)، امامت و ولایت، ارزش‌ها و مصالح عمومی می‌توانند نقشی اساسی ایفا کنند.

غیر از موارد فوق، می‌توان به پژوهش‌های صورت گرفته از جانب نویسندگانی نظیر ابراهیم سلیمی‌کوچی (۱۳۹۱)، مصطفی جمالی (۱۳۹۰)، احمدعلی حیدری (۱۳۹۰)، بتول اخوی‌راد (۱۳۸۸)، محمدعلی محیطی اردکان و علی مصباح (۱۳۹۱) و سیدمهدی ساداتی‌نژاد (۱۳۹۲) اشاره نمود. با این حال، به‌رغم وجود این پژوهش‌ها تا بدانجا که نگارندگان مطلع هستند، پژوهشی خاص که با تمرکز بر مسئله وحدت حوزه و دانشگاه، به بررسی آسیب‌شناسی بومی‌سازی علوم انسانی در کشور پرداخته باشد وجود ندارد.

ملاحظات نظری: آیت‌الله مفتاح و جایگاه وحدت حوزه و دانشگاه در بومی‌سازی

علوم انسانی

از آنجاکه بحث وحدت حوزه و دانشگاه با نام آیت‌الله محمد مفتاح (ره) به‌عنوان معمار این رویکرد عجیب شده، سعی می‌شود در قالب سه گام زیر با برخی از مهم‌ترین محورهای فکری ایشان در آسیب‌شناسی و ارائه راهبرد برای تحول و بومی‌سازی علوم انسانی از رهگذر وحدت حوزه و دانشگاه آشنا شویم.

گام اول: نقد منش ماتریالیستی در التفات به مسائل حوزه علوم انسانی: شاید نخستین گام در تحول در علوم انسانی را شهید مفتاح (ره) در پالایش آن از سیطره مادی‌گرایی می‌دانست؛ چراکه در دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ برخی تفکرات مارکسیستی در جامعه نفوذ یافته بود و حتی منجر به ظهور برخی نگرش‌های التقاطی (نظیر تفکر مجاهدین خلق) شده بود. برای مقابله با این جریانات، ایشان به بررسی برخی از زمینه‌های نفوذ این تفکر پرداخت و در مجله مکتب تشیع در اوایل دهه ۱۳۴۰، بر این عقیده بود که بعد از رنسانس و نهضت علمی اروپا، بین دین و دانش و معبد و مدرسه شکاف افتاد و بعضی به غلط تصور کردند که کشف مسائل طبیعت و روشن شدن رموز زندگی، اعتقاد به خدا و فعالیت یک مبدأ غیبی و قدرت بی‌پایان را ضعیف و یا نابود می‌کند. از دیدگاه ایشان، پیروان مکتب ماتریالیستی دین را نتیجه ناآشنا بودن بشر به قوانین طبیعت می‌دانستند و می‌گفتند بشر به هر اندازه در سیر علمی خود کامیاب گردد و معمای جهان هستی را حل کند، به همان نسبت دست از اعتقاد به امور غیبی برمی‌دارد. به‌زعم وی، اینگونه نتیجه‌گیری‌ها غلط بوده و معتقد بود این فرضیات ماتریالیستی از یک جهان آماده و برپا که فعلاً دیده می‌شود گفتگو می‌کند، اما در اینکه آغاز آفرینش چگونه بوده است راهی ندارد و تازه درباره جهان فعلی هم نظریات بیشتر جنبه فرضیه دارد که با دلیل قاطع و محکم ثابت نشده است (مفتاح، ۱۳۴۳: ۱۲۳-۱۲۰).

گام دوم: اثبات کارآمدی دین در پاسخگویی به نیازهای مادی و معنوی بشر: از مهم‌ترین مباحثی که ذهن شهید مفتاح را به خود مشغول نموده بود، این بحث بود که چرا و چگونه بسیاری از روشنفکران دانشگاهی بر این عقیده هستند که دین ناتوان از پاسخگویی به خواسته‌های بشری است. لذا ایشان درصدد برآمد که به مانند علامه طباطبایی (ره) اثبات نماید

دین امری ثابت و از درون متغیر بوده (بوذری‌نژاد، ۱۳۹۱: ۵۰). بنابراین بر این عقیده بود که بسیاری از مشکلات ناشی از برداشت‌های نادرست یا اغراق‌های نه چندان لازم از دین بوده و لذا همت گماشت تا به نحوی مسئله خرافه‌گرایی را از دین بزدايد.

برای پیشبرد چنین نگاهی، به‌زعم ایشان، علل رویگردانی از دین (به‌ویژه در دانشگاه‌ها) ریشه در دو مسئله اساسی دارد: یکی توجه به مسائل صرف مادی در تحصیلات دانشگاهی، و دیگری، وجود پاره‌ای از خرافات در قشر به اصطلاح دینی و قدیمی. از دید ایشان، چون در تحصیلات کنونی تمام توجه به امور علمی از جنبه‌های مادی است، طبعاً معنویات تحت‌الشعاع قرار می‌گیرد و درست به موازات بالا رفتن تحقیقات در مسائل علمی و نیل به اکتشافات و ابتکارات عالی، انحطاط و تنزل در اعتقادات معنوی و دینی پدید می‌آید (نیکبخت، ۱۳۸۴: ۶۸). بنابراین، همیشه در پی پر کردن فاصله بین قشر دانشگاهی و حوزوی بود. ایشان بر این عقیده بود که دو نیروی مادی و معنوی باید با هم و در کنار هم باشند و براین‌اساس، پس از اثبات سازگاری دین و علم و اینکه این مخالفت و جدایی تصویری غلط است که توسط عده‌ای شیاد به نام تحصیل‌کرده در میان مردم ساده القا کرده‌اند، نتیجه می‌گیرد که سعادت واقعی بشر زمانی به‌دست می‌آید که انسان هم از علم بهره‌گیرد و هم از ایمان (نیکبخت، ۱۳۸۴: ۷۵) و این نیاز به همفکری متفکران حوزه و دانشگاه داشت.

گام سوم: ضرورت تلاش برای ایجاد همفکری و اجماع نظر در بین متفکران حوزه و دانشگاه: شهید مفتح برای نیل به چنین منظوری از کلیدواژه وحدت در جامعه اسلامی حداکثر بهره را می‌برد و مهم‌ترین مصادیق آن را در اتحاد حوزویان و دانشگاهیان می‌پندارد. به باور وی، «جامعه اسلامی درحالی زنده، پویا و رشد یافته است که بین افرادش برحسب انگیزه‌های مذهبی، نوعی انسجام، اتحاد و هماهنگی وجود داشته باشد. در این اجتماع، کینه‌ها، تهمت‌ها، دشنام و حسادت‌ها مرده است و همه برای گره‌گشایی از مشکلات و رشد و توسعه کمی و کیفی کوشش می‌کنند. ایمان و تقوا در دل‌های آحاد آن ریشه دوانده و روح و روان آنان را معطر کرده است. دو عنصر امریه‌معروف و نهی‌ازمنکر و نیز جهاد و دفاع، چنین جامعه‌ای را از داخل و خارج مصون می‌کند و ریشه‌های فساد، انحطاط و انحراف را می‌سوزاند» (اصفهانی، ۱۳۹۲: ۵۲). بدین ترتیب، ایشان عامل پیروزی ایرانیان در عرصه‌های گوناگون را وحدت می‌دانست و

طبیعتاً وحدت نخبگان و سرآمدان حوزوی و دانشگاهی در این زمینه می‌توانست نقشی بی‌بدیل ایفا نماید.

البته آنچه که ضرورت چنین وحدتی را از نظر ایشان بیش از هرزمانی نشان می‌داد این اعتقاد بود که «بشریت وقتی می‌تواند از میوه‌های علم برخوردار گردد که به موازات پیشرفت علم، نیروی دین و اخلاق خود را نیز تقویت نماید. همان‌طور که دین‌داری توأم با جهل و نادانی ضررهای فراوان دارد، خطر قدرت‌های علمی تهی از ایمان و اعتقاد به خدا، بالاتر و بیشتر است. نوبل وقتی دینامیک را کشف می‌کند، خرسند است که به بشریت خدمت کرده است، اما وقتی فهمید بشر فاقد وجدان و اخلاق از آن در راه نابودی نوع خود بهره‌برداری می‌کند، آه کشید و افسوس خورد و از ابتکار خود پشیمان شد» (مفتح، ۱۳۴۳: ۱۲۵). در اینجا شهید مفتح تنها راه پیشگیری از خطر قدرت علم را تبعیت از بهره‌های معنوی می‌دانست و با ابزار وحدت حوزه و دانشگاه درصدد بومی‌سازی علوم دانشگاهی با انگاره‌های اسلامی برآمد. علی‌رغم این تلاش‌ها، به نظر می‌رسد به دلایل مختلف همچنان مسئله تحول در علوم انسانی از رهگذر پیوند حوزه و دانشگاه با مشکلاتی چند روبه‌رو می‌باشد. در ادامه، ضمن اشاره به برخی از مهم‌ترین این مشکلات، راهکارهای پیشنهادی نیز واکاوی می‌شود.

روش پژوهش

با توجه به این مقدمات و طبق دیدگاه‌های آیت‌الله مفتح که بانی مسئله وحدت حوزه و دانشگاه بود، در ادامه با روش تحقیق توصیفی-تحلیلی و در قالب گردآوری اطلاعات به صورت کتابخانه‌ای و اینترنتی، ابتدا سعی شده چالش‌های اصلی بومی‌سازی در جامعه ایران واکاوی شده و سپس راهکارها و راهبردهای پیشنهادی را برای رفع این موانع مورد مذاقه قرار دهیم.

یافته‌های پژوهش

همچنان که از پرسش و فرضیه پژوهش مستفاد شد، یافته‌های این پژوهش ناظر بر حرکت به سمت شناخت چالش‌های اساسی مسئله وحدت حوزه و دانشگاه در بومی‌سازی علوم انسانی در

کشور و نیز راهکارهایی برای فائق آمدن بر این چالش‌ها و/یا حداقل کاستن از تبعات این چالش‌هاست. در ذیل در قالب دو محور مجزا به این موارد پرداخته خواهد شد.

۱. چالش‌های اصلی وحدت حوزه و دانشگاه در راستای بومی‌سازی علوم انسانی در کشور

گرچه در سال‌های بعد از پیروزی انقلاب، گام‌هایی برای وحدت هرچه بیشتر حوزه و دانشگاه برای تولید علم بومی و به‌ویژه علوم انسانی اسلامی برداشته شد؛ اما به‌واسطه گسترش روزافزون رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی، امروزه از یک‌سو، ضرورت توجه به مباحث ایجابی مرتبط با الگوهای علم بومی نظیر قدرت نرم و از دیگر سو، مباحث سلبی مرتبط با علم و دانش بومی نظیر تهاجم فرهنگی که نمودهای آن در بین نخبگان حوزه و دانشگاه قابلیت بررسی بالایی دارد احساس می‌شود. نظر بر این مسئله به واکاوی آسیب‌شناسانه برخی از مهم‌ترین محورهای مرتبط با مسئله وحدت حوزه و دانشگاه در تولید علوم انسانی بومی یا اسلامی / ایرانی می‌پردازیم. بنابراین، ابتدا به سؤال نخست پژوهش که مشکلات اصلی مرتبط با وحدت حوزه و دانشگاه در راستای بومی‌سازی علوم انسانی است خواهیم پرداخت و سپس سؤال دوم را در قالب رویکردهای تجویزی مواجهه با این مشکلات مورد بررسی قرار خواهیم داد.

الف) عدم توجه کافی محیط‌های دانشگاهی و حوزوی به جایگاه علوم انسانی بومی

یکی از مهم‌ترین مسائلی که در زمینه بومی‌سازی علوم انسانی مورد بی‌توجهی قرار گرفته، بحث عدم شناخت جایگاه واقعی علوم انسانی در جامعه است که طی دهه‌های اخیر با تفوق رشته‌های حوزه‌های علوم تجربی و مهندسی، در ایران عمیق‌تر نیز شده است. اگر بخواهیم با نگاهی ساختارمند به وضعیت جوامع شرقی و به‌خصوص ایران نگاه کنیم، مهاجوریت و محدودیت علوم انسانی مشهود می‌نماید؛ چراکه به‌زعم برخی روشنفکران دانشگاهی، اساساً خار آگاهی‌بخش انحطاط بر تن جامعه نخلیده است و این مسبب زوال اندیشه در ایران شده است (طباطبایی، ۱۳۸۷). در اینجا اگرچه چنین تصویری گاه با انتقادات زیادی روبه‌رو شده، اما نمی‌توان انکار کرد که این نگرش‌ها دارای مبانی تامل‌ورزی زیادی درخصوص دلایل اولیه عدم پویایی علوم انسانی در جامعه ما می‌باشد.

به‌طوری‌که اگر به تاریخ معاصر ایران از مشروطیت تاکنون نگریسته شود، آنچه عیان می‌گردد آن است که اولین مواجهه علمای دینی با روشنفکران در هنگامه مشروطیت که می‌توانست شرایط اولیه علوم‌انسانی دینی و بومی را فراهم نماید، بیشتر از جنس تعارض زاده می‌شود و نه تعامل. یعنی اگر امثال سیدحسن تقی‌زاده باگفتمان «نفی خویشتن»، راه پیشرفت را «از نوک پا تا فرق سر فرنگی شدن» می‌پنداشت، علمای دینی نظیر شیخ فضل‌الله نوری از هرنوع قانونگذاری تحت لوای مجلس شورای ملی که ممکن بود غیرشرعی باشد اظهار نگرانی می‌نمود و رساله حرمت مشروطه را نگاشت. در چنین شرایطی، زحمات بزرگانی نظیر مرحوم آخوند خراسانی و علامه نایینی(ره) در نهادینه ساختن رویکردی بینابین نیز چندان مورد اقبال قرار نگرفت و مشروطه به انزوا کشیده شد. به‌نظر می‌رسد شکل‌گیری حوزه علمیه قم توسط آیت‌الله حائری(ره) در ۱۳۰۱ شمسی و تأسیس نهاد دانشگاه در سال ۱۳۱۳ که تقریباً در دوران پهلوی در تقابل با یکدیگر شکل گرفته و به جلو رفتند، ادامه همین تقابل ساختاری را به پیش برد و تدوین علوم‌انسانی اسلامی را تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی به تعویق انداخت.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، اگرچه مباحثی مثل انقلاب فرهنگی مطرح و تلاش شد که علمی بومی در حوزه علوم‌انسانی تولید شود که مورد وفاق حوزه و دانشگاه باشد، اما به‌رغم برخی اقدامات، نظیر تأسیس دانشگاه‌هایی با رویکردی اسلامی مثل دانشگاه امام صادق(ع)، الحاق واحدهای درسی مرتبط با علوم‌انسانی دینی و الهی به واحدهای عمومی و اجباری همه دانشجویان دانشگاه‌ها، تأسیس سازمان‌ها و پژوهشگاه‌هایی مثل سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم‌انسانی (سمت)، جایگاه علوم‌انسانی و بومی در ایران همچنان با ابهاماتی روبه‌رو می‌باشد. به‌طوری‌که در همین زمینه مقام معظم رهبری این نکته را مطرح نمودند که «ما به‌خصوص در زمینه علوم‌انسانی، برخلاف آنچه که انتظار می‌رفت و توقع بود، حرکت مناسب و خوبی نکرده‌ایم، بلکه مفاهیم گوناگون مربوط به این علم را (چه در زمینه اقتصاد و چه در زمینه‌های جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و سیاست) به شکل وحی مُنزل از مراکز و خاستگاه‌های غربی گرفته‌ایم و به‌صورت فرمول‌های تغییرنکردنی در ذهنمان جا داده‌ایم و براساس آن می‌خواهیم عمل و برنامه خودمان را تنظیم کنیم...در حالی که این روش، روش غلطی است، ما در زمینه علوم‌انسانی احتیاج به تحقیق و نوآوری داریم. مواد و مفاهیم اساسی‌ای هم که براساس آن

می‌توان حقوق، اقتصاد و سیاست و سایر بخش‌های اساسی علوم انسانی را شکل داد و تولید و فراوری کرد، به معنای حقیقی کلمه در فرهنگ عمیق اسلامی ما وجود دارد که باید از آنها استفاده کنیم» (مروتی و مروتی، ۱۳۸۹: ۱۸-۱۷). در اینجا به نظر می‌رسد یکی از دلایل این مسئله این است که عدم توجه کافی به فلسفه علم و مبادی آن در میان حوزه و دانشگاه باعث شده است که از یک سو، دانشگاهیان و روشنفکران، علوم انسانی را سراسر غربی در نظر گرفته و تطبیق آن با فرهنگ برآمده از جامعه ایران را ناممکن بدانند و از سوی دیگر حوزویان نیز آن را به مثابه پدیده‌ای غربی که در صدد نابودی فرهنگ درونی جامعه است بدانند.

این روند از زمان نفوذ تفکرات ناشی از امواج جهانی شدن در کشور که اخیراً نیز بسیار تشدید شده است بیشتر به چشم می‌آید؛ به طوری که اندیشه برآمده از تمدن غربی و انسان‌شناسی غربی امروزه در حوزه علوم انسانی در ایران چراغ راه گردیده است؛ تا بدانجا که اساساً برخی معتقدند شاکله علوم انسانی ما برگرفته از غرب است و بسیاری از استادان ما، در رشته‌های علوم انسانی، بر اساس همان مبانی غربی فکر می‌کنند؛ زیرا ابزاری که برای شناخت آموخته‌اند همان روش‌های غربی است و مبنای اظهار نظرهای آنان چنین است، در حالی که ما به جامعه‌ای با مختصات فکری دیگر تعلق داریم که برای خود تعریفی متفاوت از انسان و انسان‌شناسی و علوم انسانی داشته و اهداف زندگی را به گونه‌ای دیگر ترسیم نموده است (ساداتی‌نژاد، ۱۳۹۲: ۳).

ب) سیطره تفکر پوزیتیویستی بر محیط‌های دانشگاهی

دیرزمانی است که دانشگاه‌های ایران در حوزه تحقیقات علوم انسانی از مبانی تفکر پوزیتیویستی که بر مبنای آموزه آگوست کنت معتقد به وحدت روشی برای علوم تجربی و انسانی است بسیار تأثیر پذیرفته که بنیان آن، سیطره رویکردهای استقرایی و غیرالوهی در زمینه شناخت است. در اینجا، اگر نظریات هنجارگرا می‌خواهند هنجارهای اخلاقی و رفتاری صحیح را بشناسند و ارزش‌هایی چون آزادی و عدالت را ترجیح دهند؛ اما نظریات تجربی و پوزیتیویستی به فاکت‌ها و علت‌ها می‌نگرد و از بحث در خصوص ارزش‌ها و بایدهای اخلاقی اجتناب می‌ورزد (معینی علمداری، ۱۳۸۵: ۲۱).

چنین بینشی که با طرح نظریات متأخرتر پوزیتویستی در قالب پوزیتویسم منطقی و حلقه وین و توسط اندیشمندانی چون رودلف کارناب و مایکل فریدمن تشدید گردید، قائل بر جایگزینی عقل و تجربه به جای حقیقت اخلاقی و متافیزیکی بوده و معتقد است اینگونه حقایق اساساً بی معنا قلمداد می‌شود؛ چون امکان آزمودن تجربی آنان وجود ندارد (حقیقت، ۱۳۸۷: ۱۵۹). در واقع، مطابق این دیدگاه، تنها گزاره‌هایی معنا دارند که قابلیت تحصیل در عالم حس را داشته باشند؛ در غیر این صورت، گزاره مورد نظر فاقد معنا خواهد بود. با به‌کارگیری چنین معیاری، اغلب گزاره‌هایی که در علوم انسانی و الهیات مورد توجه و مطالعه قرار می‌گیرند، مصداق گزاره‌های فاقد معنا خواهند بود (مهدوی آزادبنی، ۱۳۸۹: ۸-۷). پرواضح است که نفوذ چنین رویکردی در دانشگاه‌ها تاچه حد می‌تواند تدوین علوم انسانی بومی و اسلامی را که مورد تأیید حوزه هم قرار بگیرد با مشکل روبه‌رو سازد؛ چنانچه مقام معظم رهبری در این باره بیان نمودند که «بسیاری از علوم انسانی مبتنی بر فلسفه‌هایی است که مبانی آنها مادی‌گری و بی اعتقادی به تعالیم الهی و اسلامی است و آموزش این علوم موجب بی اعتقادی به تعالیم الهی و اسلامی می‌شود و آموزش این علوم انسانی در دانشگاه‌ها منجر به ترویج شکاکیت و تردید در مبانی دینی و اعتقادی خواهد شد» (مروتی و مروتی، ۱۳۸۹: ۱۵).

باین حال، این رویکرد در حوزه دانشگاهی ایران چنان مورد استقبال قرار گرفته که گویا، همانند تصور اولیه بانیان آن یگانه راه صحیح کسب معرفت است. چنین وضعیتی زمانی بیشتر معنامند می‌شود که از دید برخی صاحب‌نظران علوم طبیعی در ایران، اصولاً فرایند و ذات علم تجربی جهانی^۱ بوده و تحت تأثیر اقلیم‌ها قرار نمی‌گیرد. در چنین دیدگاهی، میان علوم انسانی و علوم طبیعی تفاوتی وجود ندارد و منطبق فرامکانی و فرازمانی یافته‌های علوم طبیعی را به علوم انسانی، تسری و به‌شدت، در مقابل «گفتمان بومی‌سازی»^۲ واکنش نشان می‌دهد و پروژه بومی‌سازی علوم انسانی را تحجرآمیز می‌داند (برزگر، ۱۳۸۹: ۴۰). از طرف دیگر، نقطه مقابل چنین نگرشی که عمده‌تاً دستگاه‌های تولیدکننده علم دینی و متفکران این حوزه می‌باشند معتقدند علاوه بر اینکه علوم پوزیتویستی در غرب نیز با انتقادات زیادی از جانب بزرگانی چون پوپر و اصحاب مکتب پست‌مدرن به واسطه اتکای بر یقینی بودن امر تجربی و استقرایی روبه‌رو شده،

1. Universal

2. Localization Discourse

در دایره نقد درون دینی نیز با فرونهادن ابعاد روحی انسان و وحی قطعی و نادیده گرفتن آن به‌عنوان منبعی برای شناخت علمی با اشکالات اساسی روبه‌رو می‌باشد (حقیقت، ۱۳۸۷، ۱۶۵). در مجموع، می‌توان گفت سیطره رهیافت پوزیتیویستی و روش تعمیمی و اومانستی مدنظر آن به این عوامل ختم گردیده است: اول قداست‌زدایی از وجود انسان و نگاه مادی‌گرایانه و طبیعت‌گرایانه به او؛ دوم نفی ارزش‌مداری و فضایل اخلاقی در سرشت انسان؛ و سوم خودبنیادی و خودمختاری انسان در دنیا (ساداتی‌نژاد، ۱۳۹۲: ۲۳). بدین ترتیب، تعارضات نظری بین برخی روشنفکران دانشگاهی معتقد به رویکردهای پوزیتیویستی و مخالفان چنین رویکردهایی که هم در حوزه و هم در دانشگاه مشغول به تحقیق و نگارش متون علوم‌انسانی هستند از موانع اساسی رسیدن به علم بومی انسانی می‌باشد.

ج) فقدان وجود نخبگان و آثار مشترک اجماع‌ساز در محیط حوزه و دانشگاه

از جمله مشکلاتی که برای بومی‌سازی علوم‌انسانی در ایران معاصر وجود داشته است، فقدان یا محدود بودن وجود نخبگانی بوده که از طرف حوزه و دانشگاه به‌صورت توأمان مورد پذیرش قرار گرفته باشند و آثار آنان مورد استناد هر دو طیف قرار بگیرد. به‌واقع با گذشت بیش از چهار دهه از پیروزی انقلاب اسلامی، امروزه خلأ وجودی بزرگانی چون شهید مرتضی مطهری (ره)، علامه طباطبایی (ره) و شهید مفتاح (ره) را کاملاً احساس می‌نماییم و همچنان آثار آنان را مورد استناد قرار می‌دهیم و این درحالی است که با توجه به تحولات جدید نیاز به نظریه‌پردازی جدید به‌شدت احساس می‌شود.

در اینجا فقدان یا کمبود نخبگان مورد اجماع حوزه و دانشگاه باعث شده که راه دانشگاه و حوزه در طی سال‌های اخیر، به سمت جدایی پیش برود. به‌واقع، اگر این فرض اساسی را بپذیریم که از جمله ملزومات فرایند نظریه‌پردازی در ساحت علوم‌انسانی آن است که نخست نظریه‌های رقیب شناخته شود و نقاط ضعف و قوت آنان مورد شناسایی قرار بگیرد و سپس از دل این بینش، بهترین اسلوب برای تدوین علوم‌انسانی بومی انتخاب شود، مشکل اساسی این است که در شرایط حاضر نخبگانی مورد اجماع و حتی آثاری که بتواند چنین رویه‌ای را به پیش برد در اختیار نیست و/یا حداکثر در ابتدای راه است. توجه به این مسئله زمانی پراهمیت‌تر

است که در نظر بگیریم که برای رسیدن به علم دینی با یک معادله چهار مجهولی غرب‌گزینی، غرب‌گزیزی، غرب‌ستیزی و غرب‌گرایی مطابق جدول زیر روبه‌رو هستیم.

جدول شماره ۱ نسبت‌های مختلف علوم اسلامی با علوم غربی

غرب‌گزین	اهمیت قائل شدن برای داشتن علوم انسانی اسلامی؛ عدم نفی دستاوردهای علمی غرب؛ عدم پذیرش مطلق علوم انسانی غربی؛ توجه به مدلسازی غربیان جهت تولید علوم انسانی اسلامی؛ رویکرد گزینشی به علوم انسانی غربی...
غرب‌گریز	اهمیت قائل شدن برای تغییر و تحول در علوم انسانی و داشتن علوم انسانی اسلامی؛ عدم توجه به نفی یا اثبات نظریه‌های علوم انسانی غربی؛ اثبات دستیابی به علوم انسانی اسلامی با روش دینی و اجتهادی؛ تنظیم جامعه اسلامی براساس مذهب اسلامی...
غرب‌ستیز	عنایت به داشتن علوم انسانی اسلامی؛ نادرست، کفرآلود و طاغوتی بودن دستاوردهای غربیان؛ مخالفت با علم مدرن و اکتفا به علوم نقلی - دینی؛ طرد یکپارچه علوم انسانی غربی و شروع مجدد پرداختن و تولید علوم انسانی اسلامی...
غرب‌گرا	تأیید دانش غربیان؛ عدم اعتقاد به امکان داشتن علوم انسانی اسلامی؛

منبع: (خسروپناه، ۱۳۹۳)

در چنین شرایطی، به نظر می‌رسد توجه توأمان به ابعاد مختلف رویکردهای مورد اشاره در بالا در تدوین علوم انسانی بومی به‌نحوی که مورد اجماع ولو نسبی قرار گرفته و در محیط‌های حوزوی و دانشگاهی مورد تأیید قرار بگیرد، کار واقعاً پیچیده‌ای است و از همین حیث، نیاز به نخبگان مورد اجماع و آثار مورد تأیید حوزه و دانشگاه در شرایط فعلی به‌شدت احساس می‌شود.

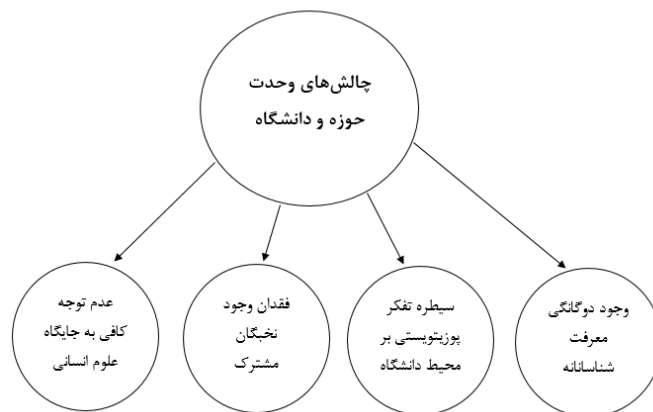
د) وجود دوگانگی معرفت‌شناسانه در گستره حوزه و دانشگاه

قشر حوزه و دانشگاه از لحاظ معرفت‌شناختی تفاوت‌هایی دارند؛ بدین نحو که روحانیون بیشتر با علوم دینی و الهی و دانشگاهیان بیشتر با علوم تجربی و فنی و در درجه بعد، با علوم انسانی سروکار دارند. یکی از عوامل دوری بین این دو قشر (در تدوین علوم انسانی بومی) می‌تواند

همین دوگانگی حوزه معرفت‌شناختی باشد. به‌واقع، فرهنگ دانشگاه‌ها و مراکز غیرحوزه‌ای به‌صورتی است که به تجزیه و لمس واقعیت‌ها بیشتر عادت کرده است تا فرهنگ نظری و فلسفی. (گل‌محمدی، ۱۳۸۶: ۹۴). این مسئله در منظومه فکری امام خمینی(ره) و مقام معظم رهبری نیز مورد توجه بوده است. به‌واقع، امام خمینی(ره) ضمن تأیید دوگانگی معرفت‌شناختی دانشگاه‌ها و حوزه‌ها پیشنهاد تلفیق این دو فرهنگ و/یا کاهش فاصله بین آنها را مطرح می‌کند و آن را عامل ذوب شدن حوزه و دانشگاه در هم می‌داند. به‌زعم ایشان، «فرهنگ دانشگاه‌ها و مراکز غیرحوزه‌ای به‌صورتی است که با تجربه و لمس واقعیت‌ها بیشتر عادت کرده است تا فرهنگ نظری و فلسفی، باید با تلفیق این دو فرهنگ و کم کردن فاصله‌ها، حوزه و دانشگاه در هم ذوب شوند تا میدان برای گسترش و بسط معارف وسیع‌تر گردد (علی بابایی، ۱۳۷۸: ۱۱۶). همچنین سال‌ها قبل مقام معظم رهبری نیز به این مسئله اشاره فرمودند: «ما دو نهاد اصیل دانشجویی داریم. یکی متوجه به کسب علوم مربوط به فهم و تبلیغ دین و نوآوری در مباحث دینی و نوآوری در فهم مسائل روز و حادث شونده در زندگی است که این حوزه است و کارش عبارت است از تحقیق در مسائل دینی و فراگرفتن احکام الهی در همه شئون زندگی، آن هم نه فقط در آنچه که مربوط به کُنج محراب یا خانه است؛ بلکه در قلمرو وسیع زندگی بشر، این گروه این را باید یاد بگیرند، احکام جدیدش را تحقیق کنند، ناخالصی‌ها و ناسره‌ها را از آن بزدایند و آن را با زبان مناسب در هر جامعه‌ای و هر زمانی و هر مخاطبی به رساترین شکل ممکن به مخاطبین برسانند. این وظیفه آن نهاد حوزه‌ای است و اسمش حوزه علمیه است. یک نهاد دانشجویی دیگر داریم که ناظر است به اداره امور زندگی مردم منهای مسائل مربوط به دین؛ مردم معاش دارند، راه دارند، ساختمان دارند، جسم دارند، شناسایی‌های گوناگون لازم است. تحقیق در امور زندگی مردم لازم است؛ علوم مختلف و انواع و اقسام دانش‌ها، برای بهتر کردن و راه انداختن زندگی مردم، وجود دارد. این نهاد هم مشغول فراگیری این دانش‌هاست که اینها را فرا بگیرد... و آنها را برای پیاده شدن در جامعه آماده کند. تحقیقات نو، دنیایی را جذب کند و خودش به‌نوبه خود، تازه‌هایی در این دانش‌ها بیافریند و به بشریت عرضه کند. این هم یک نهاد دانشجویی دیگر. حالا اگر هر دوی این نهادهای دانشجویی خوب کار کنند و با هم رابطه متقابل

دوستانه و از خود دانستن یکدیگر داشته باشند معنایش این خواهد شد که این جامعه، هم دینش، هم دنیایش آباد خواهد شد.» (خامنه‌ای، ۱۳۷۳).

اما متأسفانه علی‌رغم اینکه این دو سنخ از معرفت در حوزه و دانشگاه مطابق با کلام رهبری اگر در شکلی فرصت‌ساز همسوی با یکدیگر حرکت نمایند، می‌توانند علمی تولید کنند که هم سازنده دنیا و هم آخرت افراد باشد، اما این فرصت امروزه فراهم نگردیده و حتی گاه در شکل تهدید سربرآورده است. به طوری که امروزه فقدان اصول معرفتی مشترک بین حوزه و دانشگاه در ترسیم اهداف مرتبط با وحدت در تولید نظرات بومی و کاربردی بسیار خود را نشان داده است. مثلاً امروزه، حوزه باید بپذیرد که اگر زمانی متصدی همه دانش‌های عصر خود بود، اما امروزه رقبای علمی بسیاری دارد؛ همچنان که دانشگاه هم باید بپذیرد که وضع جامعه ما وضعیتی نیست که بشود منهای دین به همه کارها سرو سامان داد (اعرافی، منتظری، الهام، ۱۳۷۷: ۸۶). این نخستین گام در وحدت اولیه برای تولید علوم انسانی بومی است که بتواند برای دنیا و آخرت انسان رهگشا باشد. در مجموع، با توجه به محورهای فوق شیمای کلی چالش‌های اصلی وحدت حوزه و دانشگاه مبتنی بر نمودار زیر است.



نمودار شماره ۱ چالش‌های اصلی وحدت بین حوزه و دانشگاه

۲. راهبردهای تحکیم پیوند حوزه و دانشگاه در تدوین علوم انسانی بومی

در راستای پاسخ به محور دوم پرسش پژوهش، که ناظر بر راهبردها و راهکارهای وحدت حوزه و دانشگاه در راستای بومی‌سازی علوم انسانی است، تاکنون راهبردهای زیادی مطرح

شده است؛ برای مثال، اگر دغدغه‌های رهبر معظم انقلاب اسلامی در این زمینه را در بیانات ایشان مورد نظر قرار دهیم، مشخص می‌شود که ایشان با در نظر داشتن این دغدغه اساسی که علوم انسانی در ایران برمبانی متعارض با مبانی قرآنی و اسلامی بنا شده است و به عبارت دیگر، «بسیاری از مباحث علوم انسانی، مبتنی بر فلسفه‌هایی هستند که مبنایش مادیگری است، مبنایش حیوان انگاشتن انسان است، عدم مسئولیت انسان در قبال خداوند متعال است، نداشتن نگاه معنوی به انسان و جهان است» (خامنه‌ای، ۱۳۸۸). در تحکیم پیوند حوزه و دانشگاه که می‌تواند در زمینه تولید علوم انسانی بومی و توحیدی نقش ایفا کند، بر مواردی چون تبادل دانشجو بین حوزه و دانشگاه، حضور عالمانه روحانیون در دانشگاه‌ها، آگاهی حوزه از نظام آموزش عالی، حضور فعال حوزه در مسائل اصلی جهانی یا شناخت محیط طلبگی از سوی دانشگاهیان تأکید نموده‌اند (داده‌نمای وحدت حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۶) و در عین حال با تفکیک حوزه‌های مختلف علوم انسانی نظیر فلسفه، اقتصاد و سیاست برای هر یک از آنها نظرات متفاوتی را ابراز نموده‌اند که طبعاً بحث درباره هر یک از آنها مجال طولانی می‌طلبد. باین حال در ذیل، برخی از مهم‌ترین راهکارهای وحدت حوزه و دانشگاه در راستای بومی‌سازی علوم انسانی مورد اشاره قرار می‌گیرد.

الف) بهره‌گیری اصولی از رسانه‌های دیجیتالی و شبکه‌های اجتماعی

امروزه یکی از مباحثی که تحولی عظیم در ادبیات علوم انسانی به وجود آورده است، ورود رسانه‌های جدید به فضای فکری مردم است که مسبب ایجاد جامعه مجازی یا بسترهای آن شده است. به طوری که در کشوری نظیر ایران، آمار کاربران اینترنت و شبکه‌های اجتماعی در طی سال‌های اخیر، رو به فزونی گذاشته است. به طوری که با نگاه به برخی آمارها و پژوهش‌های صورت گرفته مشخص می‌شود که غیر از کاربران عام اینترنت که فراوانی بسیار بالایی دارند، ۵۳ درصد از کاربران فضای مجازی در ایران از شبکه‌های اجتماعی نیز بهره می‌برند (فروهر، ۱۳۹۸).

در اینجا، زمینه‌های تحول در علوم انسانی از رسانه‌های جدید به صورت مستقیم یا غیرمستقیم بسیار زیاد و قابل تأمل است. مثلاً یکی از مسائلی که با پیشرفت علوم انسانی بومی و اسلامی در کشور در سال‌های اخیر بسیار در ارتباط قرار گرفته است، مسئله سبک زندگی است. بدان معنا که

اگر سبک زندگی مردم شکلی مدرن، غربی و مادی به خود بگیرد، هر نوع برنامه و تولید متن برای تغییر در فضای علوم انسانی کشور با بن‌بست روبه‌رو خواهد شد و در آثار مکتوب قرنطینه خواهد شد. به‌واقع زمانی می‌توان از تحول در علوم انسانی سخن گفت که جامعه هم شرایط پذیرش آن را داشته باشد و چنین شرایطی با فضا سازی همه‌جانبه در جهت تغییر نگرش مردم توأم می‌باشد.

به‌واقع اگر به دنبال تولید علوم انسانی بومی باشیم، می‌بایست ابتدا جهان‌بینی اسلامی در خصوص وحدت را در ژرف‌ترین لایه‌های فرهنگی جامعه نهادینه سازیم. نگاهی به پیشینه تولید علم غربی نیز تأییدکننده این ادعاست؛ چراکه تولید علوم مدرن در قرن ۱۹ میلادی پس از آن آغاز شد که بنیان‌های نظری آن علوم را، اولاً در سده‌های پس از رنسانس، کسانی چون بیکن، دکارت و کانت طرح کردند و ثانیاً هنرمندان، نویسندگان و فعالان فرهنگی در قلمرو گوناگون بازتولید کردند و در فرهنگ آن جامعه استقرار یافت (خورشیدی، ۱۳۹۰: ۱۶-۱۲). بنابراین، یکی از مهم‌ترین اقداماتی که با بهره‌گیری از فضای رسانه‌ای می‌توان انجام داد این مسئله است که با کمک رسانه‌های جدید، برداشت‌های بسیار مثبت به نوع تفکر و سبک زندگی غربی از طرف دانشگاهیان و حوزویان اصلاح شود.

از طرف دیگر، استادان حوزه و دانشگاه در زمینه‌های زیر نیز می‌توانند با تلاش برای رسیدن به وحدت در نظر، زمینه بومی سازی علوم انسانی را از طریق شبکه‌های اجتماعی فراهم سازند. این موارد عبارت‌اند از: امکان طرح شبهات مرتبط با علوم انسانی در شبکه‌های اجتماعی و بحث و تبادل نظر، بررسی شیوه‌های مناسب تدریس و تفهیم کاربردها و منافع علوم انسانی بومی، بحث در خصوص شیوه‌های مناسب نظام‌های ارزشیابی کتب علوم انسانی، معرفی منابع مثرتر علوم انسانی بومی و نقد و ارزیابی مجازی آن، بحث در خصوص آسیب‌های علوم انسانی در ایران و در نهایت چگونگی کاربردی ساختن علوم انسانی در ایران. بدیهی است که نتایج این مباحث می‌تواند به صورت مطلوب و منسجم در رسانه‌های مختلف به اشتراک گذاشته شود و سرانجام به چاپ برسد.

ب) برگزاری کرسی‌های مشترک دانشگاهی بین‌نخبگان حوزه و دانشگاه

چنان‌که گفتیم یکی از زمینه‌های آسیب‌شناسی وحدت حوزه و دانشگاه در بومی‌سازی علوم انسانی، به ضرورت فهم معرفت‌شناسی و متدلوژی متفاوت و بعضاً متعارض حوزه و دانشگاه برمی‌گردد. امری که امام خمینی(ره) نیز بر آن صحنه گذاشته‌اند. به باور ایشان «مصیبت‌هایی که ما الان می‌کشیم برای این بوده است که از هم جدا بودیم، ما و شما در یک مجمعی با هم صحبت نکردیم که ببینیم ما چه می‌گوییم و شما چه می‌گویید» (علی‌بابایی، ۱۳۷۸: ۱۱۸). نکته مهم در اینجا این است که قطعا در بین روش‌های این دو حوزه امتیازات خاصی وجود دارد که در صورت کاربرد آن برای حوزه دیگر بسیار مثمرتر خواهد بود. مثلاً امتیاز حوزویان در این نهفته است که خیلی عمیق در مسائل وارد می‌شوند، روح استنباط و اجتهاد دارند، مطالب را پیگیرند، درس آنها مربوط به زمان نیست و مدرک برای آنها مسئله نیست. به علاوه، روح اخلاص و تواضع و عشق به دانش از مزایای حوزه‌هاست. اما در دانشگاه‌ها نیز مزایایی از جمله فشردگی و کلاسیک نمودن مطالب که دانشجو را در پیگیری مطلب کمک بیشتری می‌نماید وجود دارد (واعظ‌زاده خراسانی، ۱۳۶۹: ۶). علاوه بر این، مزایای دیگری نظیر امکان تفسیرهای جدید از علم و نقد آن یا عدم نگرانی از ایجاد آموزه‌های بدعت‌آمیز برای محیط‌های دانشگاهی از جمله مزایای این محیط باشد.

باین حال، دانشگاهیان و حوزویان چندان حاضر به تشکیل کرسی‌های مشترک نشده و این درحالی است که یکی از مطالبات اصلی رهبر معظم انقلاب از محیط‌های علمی در کشور، برگزاری کرسی‌های آزاداندیشی بوده است. به طوری که ایشان در نامه‌ای به مورخ ۱۳۸۱/۱۱/۱۶ به جمعی از دانش‌آموختگان حوزه به گونه‌ای دقیق بر این مسئله تأکید نموده‌اند «نباید از آزادی ترسید و از مناظره گریخت و نقد و انتقاد را به کالای قاچاق و/یا امری تشریفاتی، تبدیل کرد؛ چنانچه نباید بجای مناظره، به جدال و مراء، گرفتار آمد و بجای آزادی، به دام هتاک و مسئولیت‌گریزی لغزید... بی‌شک آزادیخواهی و مطالبه فرصتی برای اندیشیدن و برای بیان اندیشه توأم با رعایت ادب استفاده از آزادی، یک مطالبه اسلامی است و آزادی تفکر، قلم و بیان، نه یک شعار تبلیغاتی بلکه از اهداف اصلی انقلاب اسلامی است.» ایشان در ادامه همین نامه سه روش پیشنهادی حوزه شامل «کرسی‌های نظریه‌پردازی»، «کرسی‌های پاسخ به سؤالات و شبهات» و

«کرسی‌های نقد و مناظره» را مورد تأیید قرار داده و برای اینکه این رویکرد در دانشگاه‌ها هم نهادینه شود، شورای انقلاب فرهنگی را برای نقد علوم‌انسانی ترجمه‌ای در دانشگاه‌ها و آغاز دوران خلاقیت و تولید مورد خطاب قرار می‌دهند (خامنه‌ای، ۱۳۸۱).

ضرورت چنین نگرشی زمانی روشن‌تر می‌شود که در نظر بگیریم که امروزه و با گسترش حوزه‌های علمی گسترده در شاخه‌های گوناگون و مباحث نظری مرتبط با آن (مسائل مستحدثه)، دائماً نیاز به طرح مباحث جدید در محیط حوزه و دانشگاه و در تعامل این دو نهاد با یکدیگر اهمیت دارد. به‌واقع اگر بخواهیم به‌عنوان یک مصداق در بحث تدوین علوم‌انسانی بومی، مثلاً جریان مدرنیته را تحلیل نماییم، از یک‌سو، نیاز به آن دسته از اقشار دانشگاهی است که نسبت به این جریان فکری غرب‌آشنایی لازم را برای طرح بحث و بررسی جوانب مختلف آن داشته باشد و از دیگر سو، به حوزویانی نیاز است که بعد از چنین طرح بحثی بتوانند نظرات مرتبط با سنت‌های اسلامی را در نقد و ارزیابی جریان مدرنیته به بحث بگذارد و درعین حال فرصت مناظره و مباحثه نیز برای حضار وجود داشته باشد. این همکاری علمی می‌تواند خود را در پرسش و پاسخ‌های دقیق و واقع‌بینانه دانشجویان و استادان، در کلاس و/یا حتی بیرون از کلاس نشان دهد. چنانچه برخی برای برآورده شدن این کار بزرگ، روش‌هایی مانند کاستن شمار دانشجویان در یک کلاس و بالا بردن کیفیت پرسش‌ها و پاسخ‌ها با دعوت از استادان دارای وقت کافی و توانمندی‌های بالای علمی و اخلاقی را پیشنهاد می‌کنند (محیطی اردکان و مصباح، ۱۳۹۱: ۱۵۴).

باین حال، پرواضح است که برای رسیدن به این مهم تلاش برای ایجاد انگیزه مجدد و آن هم انگیزه در عمل نیاز است. البته انگیزه به شکل سازمانی، نه انگیزه‌های فردی، که در انگیزه‌های سازمانی، انگیزه‌ها به‌صورت یک مجموعه و نظام درآمده و به چرخش می‌افتند و دستگاهی را به راه می‌اندازند که از آن به نظام انگیزه‌ها تعبیر می‌شود و لذا بایست تلاش شود که در این زمینه اخلاق سازمانی را (در دو نهاد حوزه و دانشگاه) پرورش دهیم (به‌هاروند، ۱۳۸۳: ۶۳).

ج) سوق دادن موضوعی_محتوایی پژوهش‌های محققان و دانشجویان به سمت بومی‌سازی با در نظر گرفتن افزایش کمیت دانشجویان تحصیلات تکمیلی و محققان کشور، بومی‌سازی و کاربردی نمودن تحقیقات آنها متناسب با نیاز جامعه اهمیت یافته است. اما سؤالی که مطرح

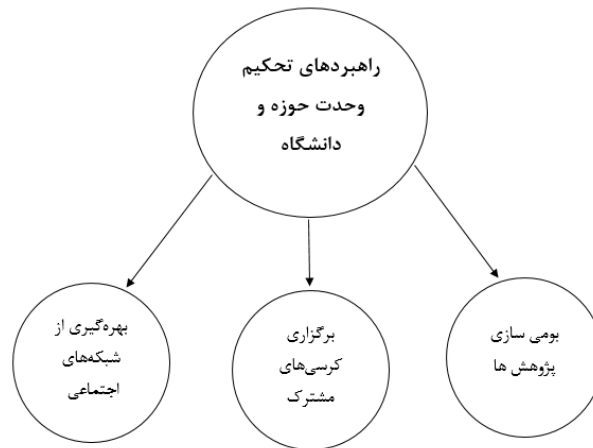
می‌شود این است که چگونه نخبگان حوزه و دانشگاه می‌توانند در این زمینه برای بومی‌سازی علوم انسانی با یکدیگر تشریک مساعی نمایند؟ به نظر می‌رسد مهم‌ترین اقدامات در این زمینه می‌تواند از سه مسئله اساسی مورد تأکید رهبر معظم انقلاب که همانا الگوی اسلامی/ ایرانی پیشرفت، اقتصاد مقاومتی و مردم‌سالاری دینی است آغاز گردد.

برای مثال، در زمینه الگوی اسلامی/ ایرانی پیشرفت، می‌توان با تعامل نخبگان حوزه و دانشگاه، به شناخت مبدأ و مختصات فعلی نظام جمهوری اسلامی، به لحاظ امکانات، محدودیت‌ها، انتظارات و چالش‌ها پرداخت و بر مبنای آن تحقیقات را به سمت توجه به دیدگاه‌های مختلف در الگوهای توسعه و استقرار آنها و نیز تحلیل مقایسه‌ای و تطبیقی آنها در دستیابی به مسیر مطلوب و استراتژی تحقق نظام عادلانه معطوف ساخت تا ضمن تعمیق درک مسئله و ایجاد امکان ارزیابی نسبت به نقاط و ضعف نظرات و دیدگاه‌های توسعه، مسیر اصلی و ممکن با توجه به ظرفیت‌های جامعه اسلامی/ ایرانی فراهم شود (زریباف، ۱۳۹۲: ۱۴۳).

همچنین در خصوص اقتصاد مقاومتی، از مشکلاتی که نیاز به تعامل بهینه حوزه و دانشگاه و تدوین متون مناسب دارد، مباحث مرتبط با بانکداری اسلامی و رونق درآمد مبتنی بر کار و تولید است که نیاز به بررسی‌های گسترده دارد. در همین زمینه، مثلاً تحقق بانکداری بدون ربا مدت‌های مدید است که از جانب مراجع دینی مورد تأکید قرار گرفته است که طبیعتاً نیاز به تحقیقات مناسب برای ارائه راهکار دارد و از طرف دیگر، تدوین متون و نگارش تحقیقات مشترک حوزه و دانشگاه که منجر به احیای هرچه بیشتر قرض‌الحسنه شود و از تولید تولیدکنندگان حمایت کند اهمیت بسزایی دارد.

همچنین در خصوص مردم‌سالاری دینی، به‌رغم تمام اقدامات صورت گرفته، همچنان ابعاد مرتبط با نظریات حوزه و دانشگاه با یکدیگر بعضاً دچار اصطکاک بوده و/یا در موارد همسو به‌خوبی نهادینه نشده است. در واقع، اگر این تعریف را از مردم‌سالاری دینی بپذیریم که مدلی از حکومت است که بر مشروعیت الهی و مقبولیت مردم در چارچوب مقررات الهی استوار است و در راستای حق‌مداری، خدمت‌محوری و ایجاد بستری برای رشد و تعالی مادی و معنوی ایفای نقش می‌کند (یزدانی، سلطانی و قاسمی، ۱۳۹۴، ۱۲۷) آنچه از این تعریف به ذهن متبادر می‌شود این است که حوزه باید در تولید آن بخش از متون بومی کمک نماید که به‌ویژه مأخوذ از امر

دینی است و دانشگاهیان در تدوین علمی مباحث مرتبط با پایگاه رأی مردمی وارد عمل شود و از تلفیق این دو با یکدیگر متون بومی علوم انسانی بازتولید شود.



نمودار شماره ۲ راهنمدهای اصلی وحدت بین حوزه و دانشگاه

نتیجه‌گیری

اگر بخواهیم به صورت مختصر از آنچه ذکر شد نتیجه‌گیری نماییم، می‌توان گفت که در راستای پرسش‌های اصلی این پژوهش که شناخت چالش‌ها در عین توجه به راهکارهای بومی‌سازی علوم انسانی در کشور از رهگذر وحدت حوزه و دانشگاه بود، در ابتدا باید این نکته اساسی را در نظر گرفت که در تدوین علوم انسانی بومی/ اسلامی در ایران، مجموعه متعددی از مؤلفه‌های نهادی، سیاسی، فرهنگی، علمی و اقتصادی نقش می‌تواند داشته باشد که در این پژوهش آنچه مورد نظر قرار گرفت، از جنس مؤلفه نهادی و در قالب کارکردهای وحدت‌بخش دو نهاد حوزه و دانشگاه بود. براین اساس، آنچه از محتوای مطالب ارائه شده مستفاد می‌شود آن است که بازآفرینی‌های فکری/ علمی برای نزدیک‌تر شدن نهادهای حوزه و دانشگاه در جامعه ایران کنونی به شدت احساس می‌شود. در واقع، این بازآفرینی‌های علمی/ فکری در گام اول باید مبتنی بر شناخت مشکلات مرتبط با وحدت حوزه و دانشگاه در تعامل بر سر علوم انسانی بومی باشد. مشکلاتی که در نگرشی کلی/ محتوایی ناشی از تصور تعارض علم و دین و نهادهای متولی این

دو در کشور پنداشته شده و البته در قالب آشکالی نظیر تعارضات روشی این دو نهاد در کسب معرفت حقیقی و فقدان نخبگان اجماع‌ساز برای حوزه و دانشگاه خود را نشان داده است. با این حال، به نظر می‌رسد که چنین چالش‌هایی در تعاملات فزون‌تر و بهینه‌تر نخبگان حوزه و دانشگاه برای رسیدن به علوم انسانی بومی قابلیت حل را دارا می‌باشد. اما برای رسیدن به راه‌حل در این زمینه به نظر می‌رسد در گام اول باید تعاملات حوزه و دانشگاه به‌ویژه در قالب بهره‌گیری از رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی به حداکثر خود برسد و نظام‌واره‌هایی از گفتگو و مناظره بین نیروهای حوزوی و دانشگاهی ایجاد شود تا ابتدا فهم و شناخت مشترک از استدلالات نیروهای دانشگاهی و حوزوی تمهید شود. در واقع فقدان کرسی‌های فکری و آزاداندیشی که مطالبه رهبر انقلاب نیز می‌باشد باید مرتفع شود و در شرایط فعلی که در سایه بیماری کرونا، امکان برگزاری مجازی گفتگوها در قالب‌هایی مثل وبینارها فراهم شده، نخبگان هر دو نهاد می‌توانند از شرایط موجود استفاده زیادی را ببرند.

ضمن اینکه به نظر می‌رسد پژوهش‌های بیشتری در سطوح بالای حوزه و دانشگاه باید به مسائل مختلف مرتبط با تعاملات نیروهای دانشگاهی و حوزوی از حیث تاریخی، فرهنگی، سیاسی و حتی اقتصادی بپردازد و دستاوردهای آن در اختیار متولیان امر قرار بگیرد تا شرایط لازم برای پیشبرد بومی‌سازی علوم انسانی در کشور از طریق ایده وحدت حوزه و دانشگاه محقق شود.

منابع

- اصفهانی، عبدالله (۱۳۹۲)، «جامعه بویا و زنده از دیدگاه شهید مفتح»، *ماهنامه پاسدار اسلام*، سال سی و دوم، شماره ۳۸۴-۳۸۳: ۵۳-۵۲.
- اعرافی، علیرضا و منتظری، الهام (۱۳۷۷)، «گفتگو: نقد و بررسی وحدت حوزه و دانشگاه در دو دهه اخیر»، *مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی*، زمستان، شماره ۷: ۹۹-۸۲.
- برزگر، ابراهیم (۱۳۸۹)، «رهیافت بومی‌سازی علوم انسانی»، *روش‌شناسی علوم انسانی*، تابستان، شماره ۶۳: ۵۴-۲۹.
- بوذری‌نژاد، یحیی (۱۳۹۱)، «منشأ حیات اجتماعی از نظر علامه طباطبایی»، *دوفصلنامه نظریه‌های اجتماعی متفکران مسلمان*، سال دوم، شماره دوم، پاییز و زمستان: ۶۲-۴۱.

- بهداروند، محمدمهدی (۱۳۸۳)، «تحقق جنبش نرم‌افزاری با رویکرد به مسئله وحدت حوزه و دانشگاه»، *فصلنامه رواق/ اندیشه*، شماره پیاپی ۳۶، آذر: ۷۱-۴۳.
- جمالی، مصطفی (۱۳۹۰)، «هویت علوم‌انسانی اسلامی؛ از دیدگاه روش‌شناختی»، *عیار پژوهش در علوم انسانی*، بهار و تابستان: ۳۰-۵.
- حقیقت، سید صادق (۱۳۸۷)، *روش‌شناسی علوم‌سیاسی*، قم: نشر دانشگاه مفید.
- حیدری، احمدعلی (۱۳۹۰)، «بررسی امکان بومی‌سازی علوم‌انسانی از منظر هستی‌شناسی بنیادین»، *نشریه فلسفه*، شماره ۲، پاییز و زمستان: ۸۷-۱۱۲.
- خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۷۳)، «بیانات مقام معظم رهبری در روز ملی مبارزه با استکبار» (۱۳۷۳/۸/۱۱)، <http://farsi.khamenei.ir/FA/Views/vahdat.jsp> بازیابی شده از:
- خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۸۸)، «بیانات در دیدار اساتید دانشگاه‌ها» (۱۳۸۸/۶/۸)، بازیابی شده از: <http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=7959>
- خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۸۱)، «پاسخ به نامه جمعی از دانش‌آموختگان و پژوهشگران حوزه علمیه در مورد کرسی‌های نظریه‌پردازی»، بازیابی شده از: <http://farsi.khamenei.ir/message-content?id=8290>
- خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۹۳)، *در جستجوی علوم‌انسانی اسلامی؛ تحلیل نظریه‌های علم دینی و آزمون الگوی حکمی-اجتهادی در تولید علوم‌انسانی اسلامی*، ج ۱، قم: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها و دفتر نشر معارف.
- خورشیدی، سعید (۱۳۹۰)، «تأملی درباره بایسته‌های ارتباط جمعی در مسیر تولید علوم‌انسانی اسلامی»، *فصلنامه معرفت فرهنگی/ اجتماعی*، شماره ۷، تابستان: ۳۲-۵.
- داده‌نمای وحدت حوزه و دانشگاه (۱۳۹۶)، پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری، بازیابی شده از: <http://www.leader.ir/fa/content/17026/>
- زریباف، سیدمهدی (۱۳۹۲)، «مبانی، سیر تدوین، مدل مفهومی و الزامات تدوین الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت»، *دوفصلنامه مطالعات اقتصاد اسلامی*، سال پنجم، شماره دوم، پیاپی ۱۰، بهار و تابستان: ۱۵۶-۱۲۷.
- ساداتی‌نژاد، سیدمهدی (۱۳۹۲)، «علوم‌انسانی و ضرورت بازبینی مبانی انسان‌شناسی»، *دو فصلنامه پژوهش‌های سیاست اسلامی*، شماره ۱، بهار: ۳۶-۵.
- شایسته‌نژاد، علی‌اکبر (۱۳۹۰)، «موانع درونی و بیرونی تحقق وحدت مطلوب بین حوزه و دانشگاه»، *فصلنامه معرفت در دانشگاه اسلامی*، سال ۱۵، شماره ۴، زمستان: ۶۱-۴۳.

- علی‌بابایی، یحیی (۱۳۷۸)، «بررسی عوامل مؤثر بر وحدت نخبگان در حوزه فرهنگ»، رساله دکتری رشته جامعه‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس.
- علی‌تبارفیروزجایی، رمضان (۱۳۹۵)، «معیار علم دینی با تأکید بر علوم انسانی اسلامی از منظر علامه طباطبایی»، فصلنامه قیاسات، سال بیست و یکم، پاییز: ۲۹-۵۵.
- فروهر، محمد (۱۳۹۸)، «فعالیت ۵۳ درصد ایرانی‌ها در شبکه‌های اجتماعی»، پایگاه اطلاع‌رسانی پدافند غیرعامل (پایداری ملی)، بازیابی شده از: <https://paydarymelli.ir/fa/news/52674/>
- طباطبایی، سیدجواد (۱۳۸۷)، *زوال اندیشه سیاسی در ایران*، تهران: نشر کویر.
- طباطبایی، سیدجواد (۱۳۹۸)، *ملاحظات درباره دانشگاه*، تهران: نشر مینوی خرد.
- گل محمدی، احمد (۱۳۹۴)، *مجموعه مقالات بومی‌سازی علوم انسانی در ایران*، تهران: نشر دانشگاه علامه طباطبایی.
- گل محمدی، فرهود (۱۳۸۶)، «تحلیلی تاریخی بر وحدت حوزه و دانشگاه»، *مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی*، شماره ۳۶، زمستان: ۸۱-۱۰۳.
- محیطی اردکان، محمدعلی و مصباح، علی (۱۳۹۱)، «باید و نبایدهای اسلامی‌سازی علوم انسانی از دیدگاه علامه مصباح»، فصلنامه معرفت فلسفی، شماره ۳۷، پاییز: ۱۶۶-۱۳۷.
- مروتی، مرضیه و مروتی، محمدجواد (۱۳۸۹)، «بررسی وضعیت علوم انسانی در دانشگاه‌های ایران از منظر مقام معظم رهبری؛ چالش‌ها و راهکارها»، *ماهنامه معرفت*، شماره ۱۵۳، شهریور: ۲۲-۱۳.
- معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۸۵)، *روش‌شناسی نظریه‌های جدید در علم سیاست (اثبات‌گرایی و فرااثبات‌گرایی)*، تهران: نشر دانشگاه تهران.
- مفتاح، محمد (۱۳۴۳)، «همبستگی مسجد و دانشگاه»، *مجله مکتب تشیع*، شماره ۱۱، خرداد: ۱۶۰-۱۲۰.
- مهدوی آزادبنی، رمضان (۱۳۸۹)، «جایگاه هستی‌شناختی و انسان‌شناختی در بومی‌سازی علوم انسانی»، *معرفت در دانشگاه اسلامی*، شماره ۱، بهار: ۴-۲۳.
- نیکبخت، رحیم (۱۳۸۴)، *زندگی و مبارزات آیت‌الله شهید دکتر مفتاح*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- واعظ‌زاده خراسانی، محمد (۱۳۶۹)، «وحدت حوزه و دانشگاه و وحدت اسلامی»، *فصلنامه مشکوه*، شماره ۲۹، زمستان: ۱-۱۰.

۱۴۴ فصلنامه نظریه‌های اجتماعی متفکران مسلمان/ سال دهم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۹

- یزدانی، عنایت‌ا...، سلطانی، محمدجواد و قاسمی، مصطفی (۱۳۹۴)، «مردم‌سالاری دینی: قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران»، *دوفصلنامه پاسداری فرهنگی/ انقلاب اسلامی*، سال پنجم، شماره ۱۲، پاییز و زمستان: ۱۱۴-۱۴۷.